



۲۰۱۷/۰۶/۱۶



زمری کاسی

میرزا شیر احمد خان منشی امان الله خان کی بود؟

خواننده گان عزیزالقدر!

این نیشته متین که بیانگر گوشه ای از مطالبم، و در حقیقت یک تراژیدی حزن انگیز است که قربانی شدن و تباهی یک خانواده افغان را بیان میدارد، این مطلب سال های پیش به پیشواز هشتاد و هفتمین سالروز استرداد استقلال کشور به وسیله محترم زمری "کاسی" تحلیلگر سیاسی و علمی افغان نگارش یافته و وریانت نخستین آن از طریق ویب سایتها و نشرات بیرون مرزی افغانها اقبال نشر یافته است، اما اکنون با برخی تعدیلات و تکمیلات یک بار دیگر پیشکش وبه مطالعه شما گذاشته میشود.

برای خواننده گران ارجمند و همه آنانی که خواهان دانستن سوء استفاده و جنایات یک عده در دولت و توطیه ها و روشن شدن قضایای مبهم تاریخ کشور اند و میخواهند پیرامون حوادث و رویداد های تاریخی تا ریسرج و تحقیقات نمایند. معرفی یکتن از مشروطه خواهان، یک مبارز گمنام و افشای یک ترور سیاسی دیگر؛ مرزا شیر احمد خان منشی امان الله خان کی بود؟ و چگونه در سال ۱۳۲۶ (خ) ترور و ناپدیدش ساختند!

درآمد سخن و معرفی کوتاه:

مرزا شیر احمد خان در سال (۱۲۷۴) هجری شمسی برابر با (۱۸۹۵) عیسائی در منطقه موسی ولایت لوگر چشم بدنیاش گشود، پدرش فیض احمد خان از مردم کاسی لوگر و زمین دار کوچک بود که به نوشتن و خواندن علاقه زیاد داشت، چنانچه همه فرزندان خود را از

سن چار - پنج ساله گی به نوشتن و خواندن تشویق و ترغیب نموده و خودش آنان را تدریس مینمود، قرانت و فراگیری خوانش قرآن مجید و آموزش خوشنویسی (خطاطی) کار نخستین کودکان بود..

هنگامیکه شیر احمد به سن نه ساله گی رسید در کابل مکاتب تأسیس یافت، فیض احمد خان برای اینکه بتواند پسرش را به مکتب شامل سازد، راهی کابل شد و در شاه شهید و باغ علی مردان وظیفه امامت مسجدی را بدوش گرفت، مدتی باپسرش در مسجد و سپس در اتاق کرائی در جوار مسجد تا زمانی که شیر احمد از مکتب رشديه (معادل متوسط مکمل) فارغ گردید، امرار حیات نمودند

شیر احمد شاگرد ممتاز بود و به خوشنویسی شهرت یافته بود، بعد از فراغت از مکتب رشديه، شامل کورس عالی حکام گردید، که از آنجا نیز باکسب شهادتنامه ممتاز فراغت حاصل نمود، سپس وی شامل خدمت عسکری شد، در این دوره مدتی را در میمنه منحیث قوماندن گروپ سپری کرد و بعد از اجرای وظایف مؤفقاانه بازگشت، سپس به ولایت کابل معرفی و در آنجا والی علی احمد خان اورانزد خود بحیث مرزای خویش مقرر نمود، بعد از این به مرزا شیر احمد خان مشهور گردید، در رابطه به شیر احمدخان از محترم غلام علی خان امید (فارغ التحصیل دوره اول صنایع نفیسه در زمان امان الله خان، شاعر، درامه نویس، واقعه نگار، کمپوزیتور و آوازخوان که مسلک اصلی اش رسامی بود، وی دوبار برنده جایزه مطبوعاتی، کارتون نیست توانا که داستان کارتونی "عجب خان و رجب خان" را که استاد برشنا شروع نموده بود اوبه پایه تکمیل رسانید، در میمنه داستان کارتونی توره و جوره را نشر نمود)، شنیده شده است، بر اساس گفتار مرحوم ولی جان سرخانی برادرزاده اش و دوست شخصی ما: "شیر احمدخان مردی بود بلند بالا، بافهم ولایق، با ترحم و مردم دوست، مردانه صفت و وطنپرست و بی ترس؛ او را بخاطر همین صفات عالی اش از بین بردند!!! "غلام علی خان امید در مورد شیر احمد خان همیشه میگفت: " دشمن طاؤس آمد پر او".

اما والی علی احمد خان کی بود؟

"والی علی احمد خان فرزند لوی ناب خوشدل خان، نواسه شاغاسی شیردل خان بارکزائی بود، هنگام اقامت خانواده اش در مشهد - ایران تولد یافته و مادرش دختر امیر دوست محمد خان بود، تحصیلات خود را در هندوستان به پایان رسانید و انگلیسی طور مکمل میدانست، والی علی احمد خان که از جانب امان الله خان به منظور فرونشاندن شورش مشرقی مأمور گردید، بمجرد شنیدن خبر استعفای شاه از مقام سلطنت، در آن ولایت اعلان پادشاهی کرد، اما بزودی در جگدک از نیرو های حبیب الله کلکانی شکست خورد و از طریق پشاور به هند فرار کرد؛ ولی به کندهار بازگشت

د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۵

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلیکنی دلیکنی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

و به امان الله خان پیوست، پس از برکناری امان الله خان وی با زهم برضد نیروهای کلکانی به مقابله پرداخت، اما شکست خورد و گرفتار گردید و در کابل به شکل مقتضاحانه و تحقیر آمیز در سال ۱۹۲۹ (ع) اعدام گردید " ۱

شیر احمد خان که کار در ولایت کابل را صادقانه و از خلوص نیت و ادای خدمت به مردمش انجام میداد، دیری نگذشت که بر علیه خلاف رفتاری ها، رشوه ستانی ها و کارهای غیر قانونی به مقابله برخاست، و از امضاء در پای یک مکتوب غیر قانونی ابا و ورزید که سبب برآ شفته گی جناب (!) والی گردید و به تفنگچه تهدید شد، ناگزیر از سانحه فرار و دوباره به مقر ولایت برنگشت!

بعد از آن هنگامی که محمد نادرشاه هنوز سپه سالار بود و معلمی برای محمد ظاهر و محمد ظاهر (بعداً پادشاه افغانستان) ، پسران خویش نیاز داشت، شیر احمد خان توسط یکی از اقاربش به نادر خان معرفی گردید.

نادر خان سپه سالار که او را شخص آگاه، فصیح و بلیغ یافت، به او پیشنهاد نمود که نزد خودش بحیث منشی کار نماید و بر علاوه خودش را لسان پشتو درس بدهد و محمد ظاهر و محمد ظاهر را نیز در درس کمک نماید و نوشت و خوان تدریس کند، و امر نمود که باخودش بجزء پشتو به لسان دری حرف نزنند.

در یکی از روزها که محمد ظاهر و محمد ظاهر را درس میداد و بینی محمد ظاهر کشال بود او را نزد مادرش فرستاده بود که لازم است در جیب وی دستمالی چنین گذارد (دستمال خود را بدستش داده بود) تا بینی ات را پاک کنی و برایش گفته بود که (تو چطور روزی با این بینی سپه سالار میشی!)، محمد ظاهر جواب کشاله دارداده بود: "نی مه سپه سالار نمیشم" ، آری او سپه سالار نشد ولی پادشاه مملکت بدیخت افغانستان گردید.

برادرش محمد ظاهر که بعد ها برای تحصیل به فرانسه فرستاده شده بود در آنجا به شکل مرموزی در گذشت و در همان جا به خاک سپرده شد، قابل یادآوری است که شاه خانم بعدی (مادر ظاهرشاه) به مرزا شیر احمد خان احترام و مواظبت داشت، زیرا وی برای اطفالش معلم خوبی بود.

میرزا شیر احمد خان که در این زمان منشی محمد نادر خان سپه سالار بود، با خواهر غلام حیدرخان عدالت، بعداً (از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۳ وزیر زراعت در کابینه اول محمد داؤد خان، قبل از ۱۹۵۸ مدیر معارف قندهار، مدیر مکاتب حبیبیه و استقلال در عین زمان، معاون نقلیات، سه سال از ۱۳۲۷ به بعد در زمان بیکاری داشهای خشت پزی پلخمری را در قرار داد گرفت که برای تعمیرات کرکر و پلخمری خشت پخته میرسانید، بعد حاکم اعلی در دایزنگی مرکز پنجاب و حاکم اعلی در میمنه)، ازدواج نمود که از ثمره آن (۴) پسر و (۲) دختر به یادگار ماند.

در اواخر سال ۱۹۲۱ (ع) که محمد نادر خان بحیث رئیس تنظیمه قطغن و بدخشان در سمت شمال با مرکزش، بغلان میرفت، از مرزا شیر احمد خان خواسته بود که با او همکاری باشد، با دلایلی شیر احمد خان ابا و ورزیده بود ولی در عوض خسربره خویش عبدالرسول خان را معرفی نمود که وی بعداً به نام منشی عبدالرسول خان مشهور گردید، البته قبلاً به او دو ماه سیستم اداری را یاد داد. سپس شیر احمدخان بحیث حاکم بالامر غاب میمنه تقرر حاصل نمود.

نادرخان شهید با شناختی که از مرزا شیر احمد خان داشت، بعضی مسایل عمده را در زمان حکومت داری خویش به شهید نادر خان مکتوبی میفرستاد. یکی از نوشته ها را شهید نادر خان رسماً برای ملاحظه شاه امان الله خان فرستاده بود، (پدرم عادت داشته که تمام جریانات کار روزمره را در خانه بدون افشای محتویاتش قصه مینمود)، که مورد توجه خاص ایشان قرار گرفته بود، پرس و پالی که نموده بودند، نویسنده خط را که مرزا شیر احمد خان بود به کابل احضار داشت و بعد از ملاقات و تبادل افکار، شاه امر نمود تا مرزا شیر احمد خان بحیث منشی او تقرر حاصل کند، (لودویگ ادامک، به نام منشی شیر احمد یاد کرده) دیری نگذشت که او مشاور نزدیک و از جمله همفکران امان الله خان گردید و در جنب جمعیت سری ملی به فعالیت خود در پیشنیانی از مفکوره مشروطیت پرداخت، البته در آنزمان نهضت مشروطیت خواهان تغییر رژیم شاهی مطلقه، تأمین استقلال خارجی و ریفورم در اداره و نظام افغانستان بود

شیر احمد خان به تحکیم قانونیت در افغانستان عقیده راسخ داشت، تعمیم معارف در سرتاسر کشور، تقویة وحدت ملی، تأمین عدالت، رفع مفاسد اجتماعی، پابندی به صلح و سلم در زمره معتقدات و اهدافی بود که به تحقق آن خود و دیگران را مکف میدانست، چنین طرز دید از جمله انگیزه هائی بود که امان الله خان او را سخت دوست میداشت. لیاقت و کاردانی شیر احمد خان، توأم با حُسن سلوک وی باعث شد تا الطاف امان الله خان را بیشتر جلب کند و به مشوره ها و نظریات وی ارجی گذاشته شود، این امر از یکطرف موجب شهرت نیک وی شد و از جانبی هم طبق معمول در افغانستان سبب کینه توزی و حسادت شماری از متملقین گردید، که همین حسادت های نضج یافته در دربار بعدها موجبات درد سرهای فراوان را به شیر احمد خان تا نا بودیش فراهم ساخت:

د پانو شمیره: له ۲ تر ۱۵

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

گر کار فلک به عقل سنجیده بودی احوال فلک جمله پسندیده بودی ورعدل بودی درکارها درگردون کی خاطر اهل فضل رنجیده بودی

(خیام)

بعد از اغتشاش سقوی که زمینه های آن در داخل و خارج کشور در سال ۱۹۲۸ (ع) چیده شده بود، امان الله خان مجبور گردید در جنوری ۱۹۲۹ (ع) کابل را ترک و به طرف کندهار عزیمت کند، در این هنگام شیر احمد خان نیز کابل را ترک و به لوگر زادگاهش برگشت.

به زودی به دفتر حکومتی لوگر خواسته شد و هدایت نامه کابل که توسط هواخواهان امان الله خان و یک عده دیگر صادر شده بود به وی تفویض گردید، در آن از شیر احمد خان خواسته شده بود تا اسلحه ارسالی را تسلیم شده و به مردم لوگر توزیع و آماده گی مقاومت علیه حکومت اغتشاشی را اتخاذ و دنبال کند، شیر احمد خان که در بین اهالی لوگر از اعتبار و اعتماد لازم برخوردار بود اسلحه ارسالی را یکایک شمرده و بهمکاری مردم آنرا به سلاح کوت حکومتی جابجا و مهر و لاک نموده، پهره داران را بالای آن مؤظف ساخت، فردای آنروز که به حکومتی برگشت تا تدابیر بعدی را عملی سازد، ولی دید که مهر و لاک باطل، قفل سلاح کوت شکسته و اثری از اسلحه و پهره داران نبود، او سراسیمه بخانه برگشت و آمادگی گرفته که به کابل برود و چگونگی قضیه را راپور و تشریح دهد، در همین روز آقای محمد عمر خان مشهور به (تا تا) که از جمله خویشاوندان و رفقای شخصی اش بود از کابل با فامیلش نزد او آمده و میخواست به پشاور برود، وی به شیر احمد خان گفته بود که با رفتنت به کابل خود حکم اعدام را صادر میکنی، نمی دانی که این یک توطیه برای از بین بردنت بود! به او پیشنهاد نموده بود که فوراً با فامیلش به پشاور فرار نماید، شیر احمد خان بعد از ساعتی مشوره با دوستان و خانواده بالاخره مصمم شد تا به پشاور فرار کند.

بنابراین از راه خوست و توتگی با محترم تاتا به پشاور رفتند. (برنامه و دسیسه رقیبان امان الله خان این بود که افراد سر سپرده امان الله خان را به هر وسیله و توطئه از بین ببرند، روی همین ملحوظ بود که میخواستند با بهانه دزدی اسلحه نخست شیر احمد خان را بد نام ساخته و بعداً مستند به اعدام و از بین بردن آن اقدام کنند، چه وی از جمله کسانی بود که از یکطرف، طرف اعتماد امان الله خان و از جانبی هم در محل صاحب رسوخ و مورد احترام قرار داشت.

به این ترتیب او را ناگزیر ساختند تا از وطن خارج شود، وی بعد از سپری کردن یک هفته در پشاور و جابجائی خانواده اش، خود را از راه کراچی به روم (ایتالیا) نزد امان الله خان رسانید، مدت ده روز را با امان الله خان سپری کرد، و با کسب هدایاتی دوباره به پشاور مراجعت نمود، ضمناً برایش گفته بود تا مطمئن نشوی یا تعهدی وجود نداشته باشد از رفتن به کابل اجتناب کنید!! چون هوای پشاور بسیار گرم بود، همسر و فرزندانش از فرط گرمی مریض شدند، مجبور شد جانب کشمیر برود، در آنجا در کنار رود خانه ای که نام شهرش را بخاطر ندارم و فقط از گفته ها میدانم، که در آنجا کشتی رانی هم میشد مسکن گزین شد، بعد از سپری کردن ۶ ماه در آنجا یکی از دفاتر دولتی کشمیر، او را خواسته و برایش ابلاغ کردند که توسط (آئینه برقی) (یک نوع مخابره ء مروج آنزمان) اطلاع داده شده که وضع افغانستان طوری است که اتباع آن باید به کشور شان برگردند، و شما هم بهتر است کشمیر را ترک کنید، لذا با ورقی از آن دفتر با فامیلش به کابل بازگشت.

این بازگشت مرزا شیر احمد خان مصادف بود با نخستین سالهای حکومت نادر خان که دهشت و ترور در کشور مستولی بود و ادارات استخباریه، ضبط احوالات و قوماندانی های کوتوالی اختیار بی حد و حصر داشتند تا هر مظنون و مشکوکی و کسانی را که نمیخواستند، بدون تشخیص و بازخواست توقیف کنند، استخبارات محمد هاشم خان میتوانست بیک امر تلیفونی هر شخص بیگناه را در محبس اندازند، در چنین فضائی شیر احمد خان بمجرد ورود به کابل بدون دلائل الزام به زندان افکنده شد و مدت سه ماه در کوه قلفی محبوس ماند، تا اینکه در اثر تپ و تلاش فامیل و دوستانش، رها گردید.

آل یحیی اسمیست که مخالفین این خاندان به اولاده سردار یحیی خان دادند و کیانند؟ " خانواده یحیی خان از سال ۱۸۷۹ تا ۱۹۰۱ مدت ۲۲ سال در دیره دون میزیستند، سلطان محمد خان طلالی جد بزرگ این ها در اوائل قرن ۱۹ در خدمت سکه های پنجاب داخل شد و ولایت پشاور در افغانستان را به آنها فروخته بود، یحیی خان پسر این شخص در نصف دوم همین قرن، معاهده ننگین گندمک را بالای داماد خود امیر محمد یعقوب خان امضاء کرد، و ولایات کرم و لنڈی کوتل را به دولت انگلیس بخشید، آصف خان و یوسف خان پسران این شخص در سایه انگلیس ها پناه بردند، نادر خان و برادرش در اواخر قرن ۱۹ در هند انگلیسی پرورش یافتند و تربیه گردیدند، تا بالاخره

د پانو شمیره: له ۳ تر ۱۵

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

این خاندان با زور انگلیس در آغاز قرن بیستم بر امیر عبدالرحمن خان اجباراً تحمیل و در افغانستان اسکان گردیدند؛ عاقبت باصرف خون هزاران افغان و در عقب نگهداشت مملکت افغانستان، زمام امور این سرزمین بدبخت بدست ایشان افتاد. ملت فریفته شده افغان در طول نیم قرن آنچه دید که هیچ کشور در آسیای قرن بیست ندیده بود. (۲) مردم این شعر را برای این خانواده وقف نموده اند:

از جور دهر دون ستم دیردون کشیم آیا چه جرم ماست که جور دو دون کشیم
یارب دری گشا که زدست معاندان ماهم نفس به عزت و راحت برون کشیم

بخش حاکمه (آل یحیی) حتی به بسی محمدزائی های خود که مردم شریف، بافهم و وطن پرست بودند، هم خیانت را روا داشتند و آنها را مانند "قابطهء ملت افغان" به لقمه نانی احتیاج نگهداشتند و از رشد و برآمد طبیعی و نورمال شان جلوگیری نمودند، داستان معروف (فیل مرغان) در دوران صدارت سردار محمد هاشم خان بیانگر این ادعاست، چنانکه سردار مذکور معتقد بود که مردم مانند فیل مرغان باید گرسنه نگهداری شوند، که هنگام توزیع غذا به اشتیاق آن، به نگهدار خود ارج گذارند و زاری کنند، ورنه اگر سیر باشند بی اعتنا خواهند بود، آری این سردار مغرور ملتی را هم باین پالیسی خود به آرمان شکم سیر همانطور نگهداشت، اما اکنون برخی ها آن دوره را دور آرامش میدانند، ولی بیخبر از آنکه ملت را از یکطرف ترور و اختناق به ستوه آورده بود و از جانبی هم از گرسنگی توان حرکت و عکس العمل را نداشتند.

در کابل دو نوع محمد زایی ها وجود داشتند که یکی را محمد زایی های باغ علیمردانی که مردم باکلتور و دانش و رسیده بودند و دیگرش را به نام محمد زایی های ده افغانانی میگفتند که خاندانی ها بودند. اینها باغ علیمردانی ها را خوب نمیدیدند و با ایشان حتی دشمنی و بر علیه شان تخریبات میکردند، سازمان به خصوص سردار محمد هاشم که از اعضای استخبارات و بلدیه تشکیل شده بود، بین مردم به نام «نام گیرک» مشهور گردید. این گروپ وظیفه داشت که شام روز به خانه ها تک تک میزدند، میپرسیدند که این و آن را گوئید که بیرون بیاید که کارش داریم، شخص را با خود میبردند و دیگر بازگشت نداشت. «مادر مرحومه ام که در پشت دووم دخت کاکا و پسر کاکا با سردار محمد هاشم بودند تمام عمر میگفتند که اگر این هاشم لعنتی اولاد میداشت و ترحم بر اولاد و محبت اولاد را احساس میکرد و میدانست که چیست، بر مردم و اولاد های شان ظلم روا نمیداشت و هزاران خانواده را به خاک و خون نمیکشاند.»

یگانه انسان با فهم و دانش درین برادران سردار شاه محمود خان بود که در عین زمان پدر معنوی داوود خان شهید و نعیم خان شهید بودند که هردو تربیه شده شاه محمود خان بودند. هرچند در نوشتهء شخصی خواندم که از تخیلات مریض خویش و بدون اطلاع، بیشرمانه نوشته بود که شهید داوود خان تربیه شده دست هاشم خان است. غلط، دروغ و تهمت است با پایینترین سویه.

میرزا شیر احمد خان بعد از رهائی از حبس به صدارت و وزارت داخله مراجعه نمود، تا کاری برایش بدهند، بعد از سرگردانی زیاد بالاخره مکتوبی به وی دادند و به مزار شریف (بلخ) نزد محمد گل خان مومند که در آنزمان والی مزار بود معرفی، تا اگر ضرورتی باشد، استحصالی و وظیفه شود، شیر احمد خان به مزار شریف رفته و نظر به سوابق تحصیلی و کاری که داشت بحیث علاقه دار در آنچه مزار شریف تقرر حاصل کرد، بعد از مدتی حاکم (ولسوال) دولت آباد ولایت مزار و همچنان در برخی نقاط دیگر سمت شمال مانند دو بار در سمنگان و یکبار در تاشقرغان نیز پست حاکمیت محلی را پیش برده است.

سهمگیری شیر احمد خان در معاذ استرداد استقلال کشور:

میرزا شیر احمد خان در جریان سپری نمودن خدمت عسکری، بعد از قوماندانی گروپ در میمنه، هنگام استرداد استقلال افغانستان در سالهای (۱۹۱۸-۱۹۱۹) در جبههء طوطاخیل ها با گروپی از لوگر در پیوار بر علیه دشمن شدیداً به مبارزه و پیکار پرداخته است، چنانچه که پدر غلام جیلانی خان طوطاخیل یکتن از معزیزین محل و فرقه مشر اعزازی میگفت: اگر قوه ای برق آسای لوگر که با شیر احمد خان آمد، نمی بود، جنگ را در منطقه پیوار باخته بودیم، بر مبنای همین ایثار و فداکاری وی بود، که از حضور اعلیحضرت امان الله خان به دریافت نشان عالی و چند سکه طلا مفتخر گردید.

برخی کارنامه های عام المنفعه شیر احمد خان در دوره های ماموریت حفر کانال آب:

د پانو شمیره: له ۴ تر ۱۵

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

در این هنگام در دولت آباد و تا دهه ها بعد، در اکثر ولایات افغانستان بنابر عقب نگهداشتن کشور، مردم مواشی از عین حوض های آب که در آن آبهای باران و برف ذخیره میشد استفاده مینمودند، میرزا شیر احمد خان حاکم که این وضع را مشاهده نمود به فکر آبرسانی و اصلاح برآمد (وی در روم نزد امان الله خان بعضی کتب و مجله هائی را دیده بود که دریکی آن فوتوهای سیستم آبرسانی چندین قرن پیش شهر روم وجود داشت، که شامل موزائیک و گرافیک هائی داخل کلیسا و غیره میشد) لذا او در دولت آباد با برداشت از این تصاویر نخست به سروی مقدماتی که شامل بررسی اطراف و نواحی مربوط بود پرداخت و در نتیجه تصمیم گرفت که از دریای شولگره به دولت آباد نهری بکشد، چنانچه با خشت پخته و سنگ کاری کنار دریا و در امتداد سمت جریان آب موازی به دریا قسمتی از آب را داخل نهری سوق داد و کانالی بطرف دولت آباد بانیروی انسانی مردم زحمتکش این خطه حفر نمود، و بدین ترتیب آب دریا را به دولت آباد رسانید، پیش از آن در این مورد هیچگونه فکری نشده بود، این بند و نهر ممکن تا حال موجود باشد.

(حتی در سالهای هفتاد تا ۱۹۷۵ خودم به چشم خود در تمام ولایات، این وضع آب غیر صحی را دیدم و لذا کندن کاری چاهای آب را در هر قریه و کوچه در ارتباط به مدیریت های ریاست انکشاف محل تحت پروگرام گندم مقابل کار قرار دادم که دری زمان مسئول پروگرام گندم مقابل کار در دوران خشک سالی ۱۹۷۱ تا اخیر ۱۹۷۴ من بودم).

جلوگیری از دزدی و غارت مردم:

مردم دولت آباد از دزدی شکایت داشتند که سالانه حد اقل یکبار آنهم در وقت برداشت حاصلات از (پاردریا) یا آنطرف آمو دریا با گروپ اسپ سوران مسلح می تاختند، با زور و قتل از مردم و دهقانان، ولجه می گرفتند و با گرفتن حاصلات دوباره به پاردریا برمیگشتند و در آنجا آنرا بفروش میرساندند، حتی بعضاً دختران جوان و پسران را با خود میبردند و فامیلش را به قتل میرسانیدند، مقتولین شب در میان مفقود میشدند و شایعه میشد که از دولت آباد کوچ نموده اند، در دولت آباد شخصی بود بنام استای (نیفه زن) وی در ساختمان تعمیر گنجبدی مهارت داشت و شخصی بود چاپلوس مطلق که مورد شک پدر شهیدم قرار گرفته بود، چه وی از چاپلوسان سخت نفرت داشت و همیشه میگفت که چاپلوسان مردم پست فطرت اند و قابل اعتبار نیستند.

میرزا شیر احمد خان هنگام ساختمان و حفر کانال چندین بار به دیوارهای گلی کهنه که باید غلتانده میشد، برخورد کرده بود، و ضمن آن اسکلیت جسدی را دریکی از دیوارها دیده بود که باعث تعجبش گردیده بود، بعد از هفته ها تحقیقات دریافته بود که این کار استای نیفه زن است، او را تحت باز پرس گرفته، در نتیجه مبرهن گردید که این کار توسط وی صورت گرفته و آن جسدی مقتولی است که بدست دزدان پاردریائی که به (یورگشت) مشهور است بقتل رسیده، و وی همدست همین یورگشت است که از وی حق میگیرد و به حاکمان گذشته حق داده است، (اعتراف یورگشت)، این دیگر کافی بود که شیر احمد خان به حکم وجدان داخل اقدامات جدی شود و مردم دولت آباد را از شر باند یورگشت و استای نیفه زن نجات دهد، همان بود که با گرفتن اطلاعات کافی از نیفه زن و سایر امکان ها در رابطه به وقت و زمان آمدن باند مذکور، خودش با گروهی از سپاهیان حکومتی شبانگاه در کمین نشستند تا اینکه، یورگشت را با گروه تبه کارش در نیمه های شب دستگیر و به مرکز ولایت بلخ اعزام داشت، بعد از آن مردم رنج دیده دولت آباد از شر داره دزدان و آدمکشان نجات یافتند و آرامش نسبی در دولت آباد حکمفرما شد.

مجادله بامرض و با در سمنگان:

سپس او را به حکومت سمنگان مقرر نمودند، در سمنگان مرض (وبا که امروز کولرا گفته میشود) شیوع یافته بود، در حالیکه در رابطه به تسهیلات طبیی بسا نارسائی ها و کمبود های جدی وجود داشت، اصل عمده این بود که راه موثر رویه طرف شمال یعنی مزار و میمنه در قسمت کوبچه ها و تپه های رباطک از کابل وجود نداشت که در وقت و زمانش ضروریات عمده مثلا ادویه در وقت و زمانش از کابل برسد، اما وی مجادله بی سابقه را علیه این مرض اتخاذ نمود، شخصاً به قریه ها میرفت، و رهنمائی نظافت، جوشاندن آب و پوزبند را میداد و حکم رسانیدن چونه به مناطق آسیب دیده داده بود که در بدر رفت ها انداخته شود و به این ترتیب هدایت داده بود تا اشخاص مبتلا به (وبا) را بدون درنگ قرنطین نمایند، و مؤظفین صحیه را تمجید، ترغیب و انعام میداد، تا سهل انگاری ننمایند و ایشان را به فرو گذاشت و استراحت بی موجب نمی ماند، وی با این تدابیر و اقدامات عاجل توانست تا جلوشیوع بیشتر این مرض خانمان برانداز را مهار کند و مردم مستمند را مساعدت نمود.

ساختمان سرک موثر رو رباطک:

در عصر امان الله خان کشیدن سرک به طرف سمنگان و مزار شریف از کوتل رباطک مطرح بحث بود، از هر دو طرف مال التجاره و افراد با سواری بالای مواشی در مدت دو تا سه روز میگذشتند، اما مانند سایر کار های عمرانی

وساختمانی بنابر استعجالیت، پلان ها و پروژه ها ناتمام ماند، که باآخره درین زمان توسط حاکم شیر احمد خان، دنبال یافت، شیر احمد خان مردم و اهالی سمنگان و اطراف آن را خواسته و پیرامون اهمیت این سرک تبادل نظر نموده و طرح های خود را پیشکش نمود، علت عمده تلفات مرض و با نرسیدن ادویه در وقت و زمانش و خراب شدن ادویه و واکسین در اثر گرمی، چه بالای مواشی بدون یخ تضمینی برای ادویه ضروری نبود، لذا مردم مشکلات واقعی را درک نمودند و بعد از آن ۹ هزار نفر با بیل و کلند خویش به سمنگان آمده و با مرزا شیر احمد خان حاکم، با شوق و ذوق زیاد یکجا بطرف رباطک روان و بکار آغاز نمودند و در مدت یازده روز با کار شبانروزی سرک را آماده بهره برداری ساخته و رفت و آمد موثر شروع شد. (باز نمودن سرک رباطک آرزوی حکومت مرکزی نبود، چه از نگاه استراتژیکی انگلیس که در هند بود خطری برای خویش میدید و تصور مینمود که شوروی آنوقت می توانست قوای خود را زود تر به جنوب از این طریق تقرب دهد، من یقین دارم که حکومت مرکزی به غربی ها یا انگلیس چنین وانمود کرده بود که شیر احمد خان این سرک را خود سرانه به مفاد شوروی ها ساخته است، درحالیکه مرکز کابل، شفاهی بسیار قبل از این به محمدگل خان مومند تجویز کار سرک را داده بود).

درین مدت یازده روز هیچ کسی به خانه خویش برنگشت و متواتر در موجودیت حاکم که خودش نقشه سرک را ترتیب کرده بود کار به شوق پیش میرفت، آب، نان خشک و کشمش و چارمغز توسط اسپها از سمنگان آورده میشد، به جز یک نفر که مار گزیدش و هلاک شد، دیگر هیچ کسی حتی مریض هم نشده بود. سرک امروزی که بعدا فراخ تر و قیر کاری شد، مسیر آن عین سرک سابقه است. سندی درین مورد داشتیم که متأسفانه در وقت برآمدن فوری ام از وطن در اخیر ۱۹۷۸، تمام اسناد و مکاتیب ضروری همه در کابل ماند و مفقود گردید.

تن ندادن به رشوه گیری و استفاده جویی:

بعد از ساختمان سرک و موثر رو شدن رباطک، آقای گل احمد ملکیار که در این وقت عوض محمد گل خان مومند نائب الحکومه بلخ بود و در سمنگان زمین های زراعتی داشت، ناظرش را با سفارشنامه ای عنوانی شیر احمد خان فرستاد و هدایت و امری داده بود که (ناظرم را شخصا کمک نمایند که زمین هایم آب کافی داشته باشد تا حاصلات آن خشک نگردد و خود شما وقتاً فوقتاً از آن خبر گیری نمایید، بر علاوه چون مهمانانم از کابل می آیند یک مقدار کافی قیماق از قشلاق ها جمع آوری و در وقت بازگشت ناظرم بدستش بفرستید).

ناظرش که بالای زمین ها رفته بود، آب مردم را بزورلت و کوب غصب و زمین های آقای ملکیار را آبیاری نموده بود، کسانیکه لت و کوب شده بودند با سر و روی خون آلود نزد حاکم داد خواهی و شکایت نموده بودند، مرزا شیر احمد خان فوراً ناظر ملکیار را احضار و در حضور شاکی ها از وی تحقیقات نموده بود، و بعداً در همان محل فراشی اش نموده و مکتوبی به ملکیار نوشته بود که: (نه من و نه مردم برای نوکری شخصی شما گماشته شده ایم، به خانم خویش امر کنید که شیر را جوشانده، شب تا صبح از آن قیماق بگیرد تا رضایت مهمانان تان حاصل گردد، از جانبی هم کدام تخصیصی در بودجه سمنگان در مورد خرید قیماق به شما وجود ندارد، بقیه داستان را ناظر تان که به سزای اعمال خود رسیده است شرح میدهد). بعد از این واقعه شیر احمد خان تیلیفونی با محمد گل خان مومند که از مزار شریف تبدیل و رئیس تنظیمه قطع بود در تماس شده و قضیه را بیان کرده بود، محمد گل خان مومند برایش گفته بود که فوری سمنگان را بطرف کابل ترک کن، و به بهانه مریضی استعفاء نمایند، چه این ها مردم سخت خطرناک اند و احتمال دارد دوسیه ای برایت ترتیب کنند و ترا محبوساً به کابل بفرستند، ولی کاری خوبی نشده و دشمن دیگری هم برایت خلق نمودی.

در سمنگان مانند دولت آباد یک باند بزرگ خرابکاران و دزدان دیگر راکه سرکرده ایشان یکی از مشهورترین تیراندازانی بود که در حالت تاخت اسب میتوانست بالای زمین اسب ماهرانه بچرخد و به چهار اطراف گوله را به هدف میزد، متأسفانه داستان های نوشته شده اش در کابل ماند و اسمش را فراموش کرده ام، وی با دار و دسته اش در وقت حاصلات پسته در رباطک و کوه های همجوار تا دهنه غوری و تاشقرغان آمده و حاصلات را می برد و اعمال دزدی اش بین قطع و مزار شریف صورت میگرفت. او را که بی حد زرنگ و هوشیار بود و به دام نمی افتید، حتی دولت از او میترسید، حاکم شیر احمد خان با وعده و وعید دعوتش نموده بود و با پلانی که برایش طرح نموده بود با گروهش دستگیر و به مزار شریف نزد محمد گل خان مومند که هنوز در مزار شریف نایب الحکومه بود فرستاد که بعدا به کابل فرستاده شده بودند. (عجیب اینست که اینکار در زمان حاکمی شیر احمد خان و زمان نایب الحکومه بودن محمد گل خان مومند در مزار شریف صورت گرفته بود، اما بعد که گل احمد ملکیار به حیث نایب الحکومه مزار مقرر گردید در یادداشتی، این عمل به دام انداختن این دزد را بیشمانه در زمره فعالیت های خود قلمداد

کرده، کسانی که در آلمان خبر داشتند میگفتند که این گل احمد دزد تاریخ است). ریشسفیدی که مرا دعوت نموده بود تعریفات محمدگل خان مومند و پدرم را میکرد؛ که مثل شان باز ندیدند.

ترک سمنگان، فرار جانب کابل وزندانی شدن وی:

میرزا شیر احمد خان همان شب که مصادف ۱۳۱۸ (خ) بود با مشوره محمد گل خان مومند از مسیر دهنه غوری و اندراب و کوتل انجمن توسط اسپ ها با فامیلش راهی کابل شده و بعد از مدت دو هفته به کابل رسید، او که استعفا پیش را به وزارت داخله پیش نموده بود، واقعاً برایش دوسیه ساخته شده بود، باز هم بدون محکمه برای مدت یک سال محبوس ماند این زندانی شدن مصادف به سال ۱۳۱۹ (خ) برابر با ۱۹۴۰ (ع) بود که زمام امور بر عهده محمد هاشم خان صدراعظم قرار داشت، تا اینکه در اثر اقدامات فامیل و دوستان دیگرش از حبس آزاد شد.

ترک ماموریت رسمی و اشتغال به امور شخصی:

میرزا شیر احمد خان بعد از حبس برای امرار حیات زمین های پدر رادر سال ۱۳۲۰ (خ) فروخته و آرزوی خریداری باغ علی مردان را نمود، تا آنرا به کارته عصری مبدل سازد، اما کسانی که وعده آنرا برایش داده بودند، از فروش آن ابا و ورزیدند، او خود در این زمان در باغ علی مردان زنده گی میکرد، بعد از آن چون نتوانست به این آرزوی خود نایل آید، در صدد دریافت سایر مصروفیت ها گردید، وی در هنگام بیکاری در منزل با استفاده از هنر خوشنویسی که داشت از سال ۱۳۲۲-۱۳۲۱ (خ) به نوشتن و خطاطی قرآن مجید با آب طلا و موزائیک رنگهای مختلف در صفحه های آن روی کاغذ ابریشم اقدام کرد، وی این کار را با مساعی شیاروزی در مدت ۱۹ ماه به اتمام رسانید. (این قرآن مجید که به شیوه نستعلیق توسط پدرم میرزا شیر احمد خان خطاطی و تزیین کاری شده بود بعد از آنکه ایشان در سال فوق الذکر زندانی شدند، قرار معلومات مؤثق که بعدها بدست آوردیم، همراه بایک عده کتب دیگر و اسناد مهم پدرم به هاشم خان صدراعظم سپرده شده بود، این قرآن کریم دارای ارزش بالای هنری بود، چون ربوده گانش ارزش آنرا میدانستند، عمداً این کار را کردند تا بموقع لازم آنرا به نام خود عرضه کنند و در صورت فروش از مفاد آن بهره ببرند، اینک که از آن واقعه حدود نیم قرن میگذرد، هنوز هم داغ نبود آن در قلب فرد فرد خانواده کاسی باقی مانده است، ما حالا هم امید خود را از دست نداده و به اشخاص انفرادی خیرخواه و همچنان ارگانهای مسئول دولت کنونی افغانستان مراجعه و تمنا مینمائیم، تا هرگاه چنین اثری که در آن خط و کتابت پدرم میرزا شیر احمد خان وجود دارد، بدسترس و یا آگاهی داشته باشند آنرا به خانواده کاسی که ملکیت پدری ماست مسترد نموده و منت گذارند) از سرگیری فعالیت سیاسی و تداوم مشروطه خواهی:

روزی پسر شجاع الدوله خان غوربندی با خطی به امضاء میر علی گوهر خان غوربندی نزد میرزا شیر احمد خان مراجعه و خواهان کمک در مورد رفع بندش کارشان در دوائر حکومتی بود شجاع الدوله خان کی بود؟ " شجاع الدوله خان غوربندی فرزند شاه دوله خان و نواسه نایب سالار پروانه خان (عهد امیر عبدالرحمن خان) بود که در زمان امیر حبیب الله خان به سمت فراش باشی دربار تعیین گردید و چندین بار مورد توهین و تحقیر امیرقرار گرفت و حتی اقمچین خورد، این همان شخصی است که بعد ها قاتل امیر حبیب الله خان شناخته شد، شجاع الدوله خان از جمله اشخاص مهم جمعیت سری ملی بود که بعد از امان الله خان و محمد ولی خان دروازی بدخشانی شخص با نفوذ محسوب میشد، بعد از روی کار آمدن رژیم جدید در هنگام پادشاهی امان الله خان بحیث وزیر امنیه عمومی تقرر حاصل نمود، البته این وزارت به زودی لغو و کار آن به وزارت داخله محول شد، وی در سال ۱۳۰۰ به ولایت هرات منصوب شد و بعد به وزیر مختاری تعیین گردید. شجاع الدوله خان قبل از جنگ جهانی دوم در آلمان بود و در ۱۹۴۵ (ع) برابر با ۱۳۲۴ در همان جا در گذشت" ۳

میرزا شیر احمد خان که در مسایل حقوقی آگاهی کافی داشت، عریضه ای نوشت و رهنمائی هائی کرد، که قضیه به نفع خانواده شجاع الدوله خان تمام شد، پسر شجاع الدوله خان چندی بعد شیر احمد خان را بخانه خود در غوربند دعوت و مهمان ساخت، در این آشنائی که بر مبنای دوستی ها و همفکری ها با شجاع الدوله خان استوار بود صمیمیت هائی میان شان ایجاد شد، بعد از مدتی ناظر شان نامه ای از غوربند آورده بود که دختر شجاع الدوله خان او را دوباره دعوت و خواسته بود تا در مورد شجاع الدوله خان که در آلمان بود و شیر احمد خان او را دیده بود معلومات و آگاهی حاصل کنند، این خانم که شاه جان نام داشت، در ازدواج خسرو بره غلام فاورق خان عثمان در آمده بود، فاروق خان عثمان، مامای سکه صبغت الله مجددی (بار اول ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۲ و بار دوم ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۶) وزیر داخله در کابینه محمد هاشم خان صدراعظم و بار سوم از ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ وزیر داخله در کابینه شاه محمود خان صدراعظم بود) با تهدید و جبر بر خسرو بره خویش شاه جان را از وی جدا و طلاق ساخت و به خود نکاح نمود، بین خانم شاه جان و شیر احمد خان مراد خطی وجود داشت، چه شیر احمد خان از این طریق با شجاع الدوله خان

در آلمان ارتباط مکتوبی محکم نموده تا اگر بتواند با حلقه دوستان و هواخواهان امان الله خان بیبوند، و فقط گاه و ناگاهی با هم میدیدند و تبادل افکار و اطلاعات میکردند، یکی از آخرین دیدار شان در سال ۱۳۲۳ (خ) در باغ شاه محمود خان در ریشخور بود، که قبلاً توسط مکتوب قرار این بازدید را گذاشته بودند، ولی این خط شان بدست فاروق خان عثمان که وزیر داخله بود افتاده بود، در همین جا میخواستند شیر احمد خان را دستگیر و به قتل برسانند ولی کسی این موضوع را احوال داده بود که باید فرار کند، مرزاشیر احمد خان از دیوار باغ پریده فرار نمود، مکاتیبی را که به شاه جان داده بود تا به پدرش برساند به استناد آن وی را برای بار سوم تا سال ۱۳۲۶ زندانی نمودند، نخست در سلول کوتاه قلفی و بعد در سلول عادی محبوس بود و بعداً خسبرهه مرحوم صدیق خان چرخي را که مامای آقای خالد چرخي شود با پدرم در محبس دهمزنگ هم اطاق ساختند که مشهور به (لالا) بود.

زندان دهمزنگ:

● میرزا شیر احمد خان هنگام آخرین حبس خود با داکتر عبدالرحمن خان محمودی ترقی خواه مشهور همدلیز بود، در این هنگام با ایشان جر و بحث ها و تبادل نظر مینمود، آقای محمودی که یک آزادیخواه رادیکال و چپی بود میخواست با تشکیل احزاب سیاسی و توسل به برانداختن نظام شاهی راه ترقی کشور را بییماید، اما شیر احمد خان با آموختن و تعلیم و تربیه جامعه خواهان آن بود، تا برای گشودن راه ترقی مملکت، فهم و دانش مردم که اصل ضروری است تا چند دوره مشروطیت و دموکراسی تمرین شود و بعداً احزاب و پارتی ها بوجود آیند، ورنه مردم کورکورانه داخل پارتی ها میشوند و حکومت موجود با امکاناتی که دارد شماری را خریده و کار تشکل سیاسی را از هم پاشیده و ناکام میسازد. برخلاف طرز تفکر محترم محمودی بین ایشان مباحثات تند میگردید.

● مرزا شیر احمد خان مدت ۹ ماه در ابتدا کوتاه قلفی بود و سپس در زمره محبوسین سیاسی با دیگران یکجا شد، در این زمان خانواده چرخي نیز بدون گناه بعد از قتل بی رحمانه غلام نبی خان چرخي و به تعقیب آن قتل اعلیحضرت نادر خان در بخش جنائی انداخته شده بودند، این چرخي ها کی اند؟ " غلام صدیق خان چرخي و غلام نبی خان چرخي فرزندان غلام حیدرخان چرخي سپه سالار در دوران امیر عبدالرحمن خان میباشند، ایشان از جمله رُجل مشهور سیاسی افغانستان و از زمره فعالان برجسته نهضت مشروطیت به شمار می آیند، یکی از فعالیت های مشروطه خواهان بعد از عزیمت امان الله خان از افغانستان، عبارت از بازگشت غلام نبی خان چرخي از وظیفه وزارت مختاری افغانستان در ماسکوبود که عمدتاً شامل فعالیت سیاسی در کابل و لوگر میشد، غلام صدیق خان در ۱۹۳۰ به برلین رفت و در سال ۱۹۳۱ دوباره به کابل برگشت، هنگامی که برادرش غلام نبی خان چرخي در سال ۱۹۳۳ (ع) توسط شخص نادر خان به شیوه ناجوانمردانه به ارگ خواسته شد و بعداً به شکل فجیعانه ای با میله های تفنگ فصابی و به شهادت رسانیده شد، غلام صدیق خان هم از وزارت مختاری برلین برکنار شد، و در برلین اقامت گزید، تا آنکه در همان جا بعد از جنگ جهانی دوم در گذشت ۴"

تفصیل کارنامه های این خانواده شهیر مستلزم نوشتن رساله و کتب تحقیقاتی است که این کار محققین است، فامیل چرخي را بدون آنکه کسی به عرض و دادشان گوش دهد، در حالیکه هیچ گونه دخل و غرضی در قتل نادر خان نداشتند، مانند بسیاری از خانواده ها از طفل شیر خوار تا زنان و مردان فامیل را اضافه از بیست سال در زندان افکنده بودند، گناه اصلی شان این بود که آنها دارای فکر عالی بودند، و میخواستند مملکت ترقی کند، اما حکومت ترس و هراس داشتند که مبدا طرفداران امان الله خان و سایر ترقی خواهان بدور آنها بسیج شوند.

حمایت از ناموس هموطن و همفکران:

● میرزا شیر احمد خان در محبس از جمله مامورین و سرپرستان محبس، دوسه نفری را گرویده خویش ساخته بود، که ایشان از بازار کتب و اخبار را روزمره برایش می آوردند، اینها روزی اطلاع داده بودند، که بعضی دستها میخواهند به شرافت خانواده های چرخي توسط بندی های گماشته شده جنائی لطمه وارد کنند، میرزا شیر احمد خان از خانم خود (مادر مهربان و قهرمان ما که فدا کارانه بعد از در گذشت پدرم، ما را آب حیات داد و خودش با همه ناملایمات روزگار سوخت و ساخت ولی از تعلیم و تربیه اولادش و حفظ غرور " شیر غرانش" که به این لقب پدرم را یاد میکرد، لمحہ ای فرو گذاشت نکرد و به کاکا زاده های خویش در خاندان شاهی سر پایین نکرد)، خواست هرچه در خانه دارید، بفروشید و پول آنرا بیاورید، زیرا میخواست با رشوه خانواده چرخي را از محوطه یا بخش جنائی به سیاسی تبدیل نماید، که بالأخره توانست این کار را انجام دهد.

(قبل از آنکه چند سال قبل این نوشته یا سوانح پدرم را نشر نمایم، تمامی نوشته را به آقای خالد صدیق در هامبورگ به فاکس یا ایمیل صبیبه اش که هنوز هم در هامبورگ تشریف دارند، فرستادم تا از نظر بگذرانند، به من اطمینان دادند که با افتخار میتوانم نشر کنم. به این ملحوظ به ایشان فرستادم، چون مساله خانواده ایشان هم اینجا ذکر شده و

چون متواتر اقایون خالد و دستگیر صدیق در زندان نزد مامای شان و پدرم در اطاق زندان نزد شان می رفتند و تا حدی از جریانات داخل زندان خبر بودند).

عضویت افغانستان در سازمان ملل متحد و رهائی زندانیان سیاسی:

بعد از ختم جنگ دوم جهانی که شرایط سیاست بین المللی در دنیا تغییر کرد، سیاست داخلی و خارجی افغانستان نیز دستخوش تحولاتی شد، سیاست جدید که تحت نقاب "بیطرفی" اعلام گردید، تحقق آن مستلزم پذیرش برخی ضابطه ها و نورمهای بین المللی بود، طوریکه افغانستان قبلاً در ۲۵ سپتمبر ۱۹۳۴ عضویت جامعه ملل را پذیرفته بود، اینک باید خود را آماده میساخت تا عضویت سازمان ملل متحد را که جدیداً بمیان آمده بود حاصل کند، پذیرفته شدن افغانستان باز هم میخواست تا در سیاست اختناق و ترور رژیم نیز تعدیلات رونما شود و روحیه منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر در نظر گرفته شود، روی همین دلیل حکومت در دوره صدارت شاه محمود خان که به عصر دیموکراسی "قلابی" مشهور است، در نظر داشت تا زندانیان سیاسی، منجمله زندانیان دهمزنگ را که میرزا شیر احمد خان نیز در آن محبوس بود، رها کند و این کار در زمره سایر کارها وسیله ای شود تا حکومت بتواند عضویت خود را در سازمان ملل متحد کمائی کند، چنانچه همه میدانیم که عضویت افغانستان در نوامبر ۱۹۴۶ در سازمان ملل متحد تسجیل و پذیرفته شد.

چون میرزا شیر احمد خان در مسایل حقوقی و سیاسی توارد کافی داشت، با استفاده از فضای به وجود آمده عریضه ای ترتیب و توسط علی احمد کاسی پسرش (برادر ارشد من) و برادرش عبدالقدوس کاسی (کاکای من) رساآبه شاه محمود خان صدراعظم فرستاده بود، (پدرم با شاه محمود خان از قبل شناخت شخصی داشت)، در عین زمان بخاطر حفظ حیثیت خانواده چرخه در مشوره و تفاهم با ایشان ملالی را بداخل محبس خواسته با دوشیزه صدیقه (صبیبه غلام صدیق خان چرخه) با مشوره مامای خانم صدیقه که هم اطاق پدرم بود نکاح نمود، تا بدینترتیب هنگام رهائی از محبس بتواند این خانواده را بنام فامیل خود رها سازد، وی میدانست که پرنسیب های ملل متحد متضمن رهائی زندانیان سیاسی میباشد ولی در ممالک مثل افغانستان بدون جدوجهد اضافی ناممکن است.

رهائی از زندان و چند کار ضروری:

بعد از آنکه شیر احمد خان در حمل ۱۳۲۶ (خ) از زندان دهمزنگ رها شد، آرام نه نشسته دست به فعالیت و نوشتن نامه ها به حکومت و ملل متحد زد، تا آنکه توانست به همیاری دوستان طی یکی و دو ماه فامیل چرخه را از محبس بیرون آورد، همچنان عریضه ای عنوانی صدراعظم نوشت و در آن استرداد قرآن مجید نوشته ای قلمی خودش را مطالبه نمود،

(چون این قرآن مجید توسط برادر ارشد صدراعظم و صدراعظم پیشین قاپیده شده بود، تپ و تلاش شیر احمد خان جانی را نگرفت)، از جانبی چون شیر احمد خان به مسأله مهمتر دیگر که رهائی یک خانواده و ترتیبات عروسی با کسی که در محبس نکاح کرده بود، مصروف بود، نتوانست قضیه بدست آوردن کتب و آثار خود منجمله قرآن مجید مطاله قلمی را دنبال کند.

من در کابل چندین سال قبل مرحوم غلام علی خان عدالت (مامایم) را که خود عمری در خدمت مردم گذارنید، در رابطه به قضیه چندین بار زندانی شدن، و بالآخره ناپیدی و ترور پدرم مورد سوال قرار میدادم و میگفتم؛ شما که تجارب گرانبها دارید، این قضیه را چگونه میبینید؟ اینکه وی یک مبارز و آزادیخواه بود مسلم است، اینکه تحمل وی رانداشتند این هم روشن است، سوال در اینجا است که چرا وی را رساآنه کشتند، چرا گاهی زندانی و گاهی آزاد شده است؟ وی در پاسخ من چنین گفته بود " شما واقعا یک پدر مردانه صفت داشتید، ناپیدی و ترور وی نه سرداشت و نه دم، وی هنگام زندانی شدن در محبس باقوی ترین استدلال و شدید ترین لحن که هیچ راه گریز به طرف مقابل نمی گذاشت از خود دفاع میکرد، همین خصیصه باعث شد که در برابر دفاعیه های شیر احمدخان اداره های مربوط تاب مقاومت نیاورده و ناگزیر به رهائی اش هر بار در یک مقطع معین تن میدادند."

چگونگی واقعه ناپیدی و ترور شیر احمد خان :

روز ۲۶ سرطان ۱۳۲۶ (خ) بود که در این روز شیر احمد خان میخواست به قلعه فتوح جهت اشتراک در مراسم عروسی خود با خانم صدیقه برود، در این وقت وی را عبدالحکیم خان مامایش همراهی میکرد، چون بگی(گادی) نیافته بودند، بنا پای پیاده از راه جاده میوند و گذرگاه عزم قلعه فتوح را داشتند، در عرض راه چون مامایش نسبت کوهلت وضعیفی نمیتوانست با شیر احمد خان همگام باشد، بنابراین در قسمت شروع شفاخانه گندنا بعداً شفاخانه صدری از هم جدا شدند، مامایش با وی خدا حافظی نموده و در کنار دیوالک دریا وی را از دور نظاره میکرد، وی مشاهده کرده بود که در نزدیکی پل آرتل(آرتن) دو موتر جیب به رنگهای فولادی که بعد ها فهمیده شد که موترها

مربوط وزارت داخله بودند، دور زده و یک تن از آن خارج شده و با شیر احمدخان مصافحه نموده بود، و بعد با شیراحمد خان یکجا داخل جیب شدند، و موتر به گذرگاه در حرکت شد، مامایش که مرد ساده و باصفائی بود، گمان برده بود که این جیب از دوستان شیر احمد خان است و خوب شد که وی را وقت تر به قلعه فتوح از طریق گذرگاه برساند، اما چنان نشد، همین حمله غافلگیرانه ای بود، که دولتمردان نامرد افغانستان "شیر غران" را از ما ربودند و خانواده ای را تا امروز به داغ نبودش ماتم دار و حزین ساختند.

بدینترتیب شیراحمد خان مانند صدها و هزاران آزادیخواه و وطنپرست افغان طعمه آزوحرص نامردان دون صفت و ظالمان که به جزء تداوم سلطه ننگین شان به چیزی دیگر نمی اندیشند گردید و ناپدید شد!!
وی در همین ساعات ده روز به وزارت داخله برده شده بود و در موجودیت فاروق عثمان و امرش کشته و توتّه توتّه در بوجی ها انداخته شده و شام روز به طرف شمالی برده شده بود.

یکی از خویشاوندان خاندان شاهی در سالهای ۱۹۸۰ در سویس به من گفتند که تمام اعضای خانواده ظاهرشاهی میدانست که فاروق عثمان قاتل درجه یک پدر تان است. اسم شان را نمیتوانم بنویسم، به من اجازه ندادند.

خون ناحق دست از دامن قاتل برداشت

دیده باشی لکه های دامن قصاب را!!

بعد از قتل پدر ما هر نوع آوازه ها پخش نمودند، بر مردم بیگناه تهمت های قتلش را بستند، تا ما را به هر وسیله ای با مردم دست و یخن سازند و از بین ببرند و این همه پروپاگند ها و تهمت های شان مضحک، نامردانه، رزیلانه و پیست فطرتانه بوده است، البته این کار را نه تنها در قسمت ما از طریق پخش مینمودند، بلکه در مورد هزاران انسان وطن پرست، آزادیخواه و شریف میهن دریغ نه نموده اند. خواهی نخواهی در گرد و نواح خویش کسانی برای مطلب شوم خویش جمع نموده بودند.

سرگردانی های خانواده ما و جستجوی شیراحمد خان:

یکی دو هفته ای علی احمدکاسی و عبدالقدوس کاسی برای پرس و پال در کابل و لوگر دروازه به دروازه نزد دوستان و خویشاوندان ما، در رفت و برگشت بودند، چون اصلاً از بین رفته بود و این جستجو نمیتوانست کاری کند، آوازه های گوناگونی در باره اش چنین پخش میشد و تا دو سال دوام کرد:

• او در این ولایت و آن ولایت دیده شده که تجارت اموال میکند آوازه های دروغ دیگر:

• او را فامیل چرخ کشته است

• او را فامیل عدالت به قتل رسانیده است

این آوازه دو سال بعد از ترورش پخش گردید. - او به روسیه فرار نموده است

این همه آوازه ها و شایعه ها از طرف حکومت به گوش مردم رسانیده میشد، تا جنایات خود را بیوشانند، اینک پیرامون هریک روشنی می اندازم و قضاوت آنرا به خواننده عزیز این سطور میگذارم:

۱- همه اعضای فامیل کاسی به یقین میدانستند که این کار را فامیل چرخ نکرده است، زیرا کسانی که ناحق محبوس بودند و ستم حبس را کشیده بودند همزمان شیراحمد خان بخاطر رهائی شان جانفشانی و همدردی فراوان کرده بود این کار را نمی کردند، همچنان معقول به نظر نمیرسید که خود را دوباره به دام حکومت به اندازند، لذا این شایعه کاملاً بی اساس و بعید از امکان بود، ولی حکومت با تعقیب پالیسی "تفرقه انداز" میخواست این دو خانواده و دوست و همفکر را به جان همدیگر اندازد و خود بهره گیری کند، هدف اصلی این بود که اگر خانواده ما ادعای بر علیه خانواده چرخ به راه اندازد، این بی گناهان را بیدرنگ به محبس میبردند.

۲- میخواستند که بین ما اعضای خانواده و ماماهایم دشمنی و کدورت خلق گردد، و تنهای مطلق گردیم و زود تر و آسانتر ما را تیت و پرت و تنها ساخته و نابود کنند، به این مناسبت خواستند که با تهمت قتل بر ایشان کار خود را آسان و عملی گردانند. برخلاف زمانیکه ما را به اصطلاح به پلخمری در شروع سال ۱۳۲۷ فرار نمودند، سه ماه بعدش مامایم به پلخمری آمده و داش های خشت پزی کرکر را قرار داد کرد که در حقیقت ما را در آنجا تنها نگذارد و غیر مستقیم از ما مراقبت نماید. چنانچه زمانیکه مرحوم غلام حیدر خان عدالت به حیث وزیر زراعت در کابینه شهید داوود خان تعیین گردید، از ایشان تقاضا نمودم که اگر امکان داشته باشد که مساله نابودی پدر ما و اقالا قبرش را بیابیم. ثانیه به ثانیه و کلمه به کلمه عکس العمل و کلمات شان به یادم است: به من کوتاه نگاه همدردی کرد، سرش را پایین کرد و باز به من دیده و گفت که: پدر تان زنده نمیشود و اگر این حکومت بداند که شما هنوز هم دنبال حقایق نا بودی پدر تان میگردید، نه شما را زنده میماند و نه اقارب پدر تان را و به خدا سگ چوچهء تانرا هم زنده نمیماند.

د پانو شمیره: له ۱۰ تر ۱۵

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

فراموش کنید امادیگر زبان خود را گرفت. در عین شام یک ساعت بعدی به من گفتم که بچم مرا وزیر ساخته اند ولی نه برای عقب پرده ها که در آنجا حکومت دیگری وجود دارد.

در باره شایعه دیگر که میخواستند تمام خانواده کاسی را سر گردان سازند، باید آشکار ساخت که واقعاً هم چنین کاری شد، ما بخصوص برادر ارشدم علی احمد و عبدالقدوس خان کاکایم از- بام تا شام- از این شهر به آن شهر و از این ولایت بدان ولایت مدت ۹ ماه، رفتند وگشتند، ولی گمشده شان رانیافتند، نه رمل اندازی در کابل ماند و نه جادوگری در زابل که به ایشان مراجعه صورت نگرفته باشد، اما همه بی سود بود.

در اینجا قابل تذکر است که حکومت از هر وسیله و توطیه گرانه استمداد می جُست تا آوازه ای پخش کند و به اصطلاح "پُل قضیه را بخواباند" طور مثال؛ آنها در این مورد از ضعیف النفسی یکی از خویشاوندان نا سکه مادرم که زمانی در دوره هاشم خان صدراعظم خزانه دار بود، اما نسبت تقلب دستش از وظیفه گرفته شده بود، شخص عدالت بار ها به پدرم گفته بود تا این آدم مشکوک و مجهول الهویه را بخانه راه ندهند، چون نزد حکومت گنهکار است بنا استخدام شده تا به نفع حکومت از خانه اقارب خودش و دیگران اطلاعات را جمع آوری کند و فتنه هائی را دامن زند، همین شخص در آوردن و انتقال آوازه ها بسیار فعال و مسلکی بود، قبلا در زمان حیات پدرم بارها دیده شده بود که در عقب دروازه اطاقی که شیر احمد خان با دوستان و رفقاییش صحبت میکرد، کشک میداد وگپ ها را از عقب دروازه با آله گوش استماع میکرد، تا اینکه روزی توسط مادرم که خواهر عدالت بود، از آمدن بخانه ما منع شد؛ اگر از این بخش که بی ارتباط به قضیه نیست گذر کنیم، باید نگاشت که بعد از سرگردانی های زیاد روزی آقای آصف خان قوماندان امنیه ولایت کابل هنگام مراجعه برادرم علی کاسی برایش گفته بود:

" بی جا سر گردانی نکنید، سودی ندارد، بهتر است بخاطر حفظ حیات و نجات اولاد پدرت، از کابل دور شوی و در کدام ولایتی دنبال کسب و کاری باشی. " همان بود که یکن از اعضای فامیلی ما داکتر عبدالغنی خان افضل همه را با خود به پلخمری برده و علی احمد که در صنف ۱۲ لیسه نجات (امانی) و اول نمره کلاس خود بود، مکتب را جبراً ترک و منحیث کارگر در نساجی پلخمری شامل کار شد، ولی آلمانی ها که امور نساجی و بند برق پلخمری را اداره میکردند، دو روز بعد دخولش به کار، او را به شعبه محاسبه داخل کار ساختند. لیاقتش به جایی رسید که در سال ۱۳۳۰ فاکولته اقتصاد از وی خواهش نمود که به حیث استاد در فاکولته مضمون محاسبه را درس بدهد. و در سال ۱۹۷۱ هیئت محاسبات بین المللی آرزو کرد که عضویت آن سازمان را بپذیرد.

اینکه آصف خان قوماندان امنیه از روی دلسوزی و شفقت این هدایت را داده بود، یا دستوری فهمیده نشد، اما مطلقاً دستوری بوده، چه در سال ۱۹۷۳ بعد از سقوط شاهی و استقرار جمهوریت داؤد خان قوماندان آصف خان مرحوم کتابی نوشته است که در آن واقعه میرزا شیر احمد خان را هم تشریح نموده است، و من شخصاً درین سال از وی پرسیدم که اقلاً بگویند که چگونه حادثه به وقوع پیوست؟

او به من جواب داد، که "کتابم را من نزد دخترم آصفه جان میگذارم، بعد از مرگم به نشر میرسد، این جریان قتل پدر تان هم مفصل در آن خواهد بود" او بخاطر تکمیل کار خود عکس شیر احمد خان را از نزد جیلانی خان فرقه مشر شوهر عمه من خواسته بود، و من شخصاً عکس را به خانه مرحوم آصف خان برم که این نشانی ای است از پرداختن تشریحات آصف خان به این موضوع تا حال کتاب بدسترس نرسیده است، تا چگونگی آن مطالعه شده بتواند. متأسفانه کوتای ۱۹۷۸ همه چیز را دگرگون ساخت. قراری که چند سال قبل بامحترمه آصفه صبیبه ایشان در پاریس تلفونی صحبت کردم، ایشان گفتند که هفته از کودتا نگذشته بود که آقای توخی، بعد ها سکرتر شهید داکتر نجیب، به خانه ایشان آمده و دارو ندار اخبار روزمره را که پدر مرحوم شان از زمان امان الله خان تا آخرین لحظه جمع آوری کرده بودند و همه را پدر شان در یک اطاق بزرگ مخصوص اخبار ها بود و تنظیم نموده بودند، توخی صاحب همه را با کتب و نوشته ها با خود بردند. حالا باید پرسید که کجا برد و چرا؟؟؟؟؟؟

قبل از رفتن به پلخمری خانواده ما بسیار کوشیدند تا اگر حقوق تقاعد کار ۲۷ سال شیر احمد خان را بخاطر امرار معیشت خود بدست آورند، که به دلایل گوناگون منجمله اینکه سند مرگش را بیاورید و غیره رد و حصول نتوانستیم، میدانستند که سندی یافته نمیتوانیم. بعد از تلاش زیاد یک نمره زمین در دشت بگواه پیشنهاد نموده بودند، که به جز سنگلاخ و ریگزار بین فراه و شیندند است و چهار ماه با باد های تند این منطقه ریگ روان دارد که قبل از قیر شدن (سمت ریزی سرک که قیر طاقت گرمای منطقه را ندارد و آب در پنجاه کیلومتری اش هم یافت نمیشود) چیزی دیگر نبود، این منطقه اصلاً برای کشت و زراعت نیست. مرزا شیر احمد خان، پدرم رشوه نخورد، و به اولاد خود چیزی به ارث نگذاشت، اینکه به اولاد، خانواده و حتی ا دوستان و آشنایان او چه گذشت، از طرد مکتب تا سلب حقوق تعلیم و تحصیل و محکمه و غیره، داستانی است غم انگیز که مستلزم پرداخت نظر جداگانه میباشد.

ولی آنچه به ما باقی ماند افتخاراتیست از نام پدر که با آن زنده ماندیم.

در اینجا می‌خواهم اندکی در باره چگونگی توزیع در موضوع یک زمینی اندازم، هر چند با معذرت که خارج بحث است: تنگدستی دهاقین؛ ایجاد و تشدید منازعات ملی و قومی که طراح آن خود خاندان بود و بی ارتباط به ندادن زمین به ورثه میرزا شیر احمد خان نمی‌باشد و آن اینکه؛ در بسی ۱ ولایات افغانستان زمین های قابل زرع و آب دار مختص به سلسله ای از سرداران و نوکران حلقه بگوش شان بود، که اصلاً در زمان ریاست تنظیمه نادر خان در قطعن آغاز یافت و در نتیجه یک عده سرداران بی همه چیز را به یکباره گی صاحب دارائی ساخت مانند؛ زمین وسیعی در میان ساحه مرکز ولایت بغلان و ولسوالی پلخمری محلی که بنام پوزه ایشان یاد میشود به سردار عتیق خان (باجه ظاهر شاه) بنام تقاعد اهداء شد، در پهلوی زمین آب دار حدود دوهزار جریب دیگر را به قیمت ناچیز فی جریب یکصد افغانی خریداری کرد، همچنان جناب ایشان در سال ۱۹۶۵ (ع) موازی ۱۴۰۰ جریب زمین للمی را که حدود (۴-۳) متر بالاتر از آب دریای پلخمری بود، این قطعه را به حساب ۸۰۰ جریب زمین فی جریب ۱۰ افغانی از دولت بدست آورد، که آنرا با نصب چند واتر پمپ تحت آب آورد، آیا کسی دیگری میتواند با چنین سهولت از حکومت زمین بخرد؟ هرگز نه! البته سردار عتیق خان کار بدی نبود که کرده است ولی کسانی دیگری هم بودند که چنین آرزو را داشتند ولی چهار تا پنج سال پایین و بالا دویده بودند، اما این زمین را دولت به ای شان ندادند.

این زمین طوریکه خودم شاهدیم، مربوط به چند خانواده دهقان مظلوم و زحمتکش بود که به شکل للمی گندم بخور و نمیر حاصل میگرفتند و بعد آنرا تربوز میکاشتند، خودم از ایشان تربوز خریه ام، و بدین ترتیب امرار حیات می نمودند، چون قباله در دست نداشتند، به اسناد اجازه نامه کشت شان که از سالیان متمادی بدینطرف در دست شان بود بدان وقعی گذاشته نشد و جبراً بعد از آن کپه های (کپه پناهگاه چپری مانند و گاه گنبد مانند است که با استفاده از لوح و مواد محلی ساخته میشود و از زمره ابتدائی ترین محل زیست محسوب شده و بیشتر در صفحات شمال دیده میشود) خود را ترک و به اطراف و اکناف پراکنده و سرگردان شدند و خود به نوکری سردار عتیق خان یکی از وابستگان به سلطنت در آمدند.

در مسأله آوردن پشتونها به صفحات شمال که به ناقلین مشهور اند، در زمان نادر خان در قطعن شروع و مبتکر آن شخص نادر خان بود، که بعدها آنرا به وسیله محمد گل خان مومند برای منفور ساختنش در شمال کشور پیاده و به اتمام رسانیدند، تا خود شان مستقیماً بدنام نشوند، و از طرف دیگر بین پشتونها و ملیتهای دیگر این سرزمین که هر یک دارای حقوق و وجائب متساوی اند، دشمنی خلق کنند، تا از این تفرقه سود ببرند (تفرقه انداز و حکومت کن) ، همچنین پشتونها را از خدمت عسکری معاف نمودند، در حقیقت خیانت بزرگی بود که به پشتونها کردند، پشتونها باید بدانند که این خاندان دشمن سرسخت پشتون و غیر پشتون اند تا آنکه منافع شان در خطر نباشد، (پشتونها یکبار عمیق فکر کنند، که اینها به شما چه کردند؟ بحزء کمائی مخاصمت سایر ملیتها) ، من شخصاً بدین باورم که ملیتها، اقوام و قبایل ساکن افغانستان، هیچگاهی در تاریخ این منطقه دشمن همدیگر نبوده نیستند، باهم زیسته اند و بین هم ازدواج ها کرده اند. این زمامداران نوکر که تشنه به قدرت و پول اند، به خاطر منافع سیاسی شان ملیتهای باهم برادر و برابر را بجان هم انداختند، توطنه ها و دسایس آشکار و پنهان را علیه همدیگرشان براه کشیدند و خود منفعت بردند و میبرند! (این داستان خیلی طولانی است که آنرا به نوشته دیگری واگذار می‌شوم اگر چشمانم یاری کرد).

۳- آوازه دیگر مشعر بود که گویا شیر احمد خان به روسیه فرار نموده است، البته کسانی بودند که بعد از امان الله خان ناگزیر چنین کاری را نموده بودند، اما در مورد شیر احمد خان این سخن احمقانه و غیر قابل قبول بود، زیرا از یکطرف نمی توانست خانواده را بی سرپرست بگذارد و از جانبی هم دروغ محض بود، ولی اطمینان کامل دارم که حکومت از همان بدو مسأله میخواست به غربی ها بفهماند که شیر احمد خان دارای چنین تمایلی است، تا بعدها به انتقام گیری و دسیسه سازی ها بتوانند ادامه دهند، زیرا یک سلسله واقعاتی که بعداً به اولاده شیر احمد خان پیش شد بیانگر این ادعاست؛ مثلاً:

در پلخمری یک خانم روسی که (نینا) نام داشت و با کدام افغان ازدواج کرده و در شفاخانه پلخمری نرس بود، جهت پیچکاری خواهرم بخانه ما می آمد، (این خانم روسی را چرا به خانه ما فرستادند، در حالیکه نرس های افغان هم وجود داشت؟)، این نرس چون کس و کوی نداشت، به خانواده ما علاقه مند شد و گاهی رفت و آمد میکرد، در همسایگی ما آلمانی ها که یکی از آنها داکتر بود و دیگرش در محاسبه و بخشهای مشورتی نساجی پلخمری کار مینمودند، اینها میدیدند که فامیل ما با خانم روسی ارتباط دارند، و همین مسأله دستاویزی بود که به وسیله آن این شایعه را که پدرم به شوروی فرار کرده و ما خواهی نخواهی توسط این خانم با پدر خود ارتباط میگیریم را دامن میدند.

مثال دیگر: چند سال بعد برادرم علی کاسی از طریق وزارت تجارت افغانستان دربندر تاشکدر ولایت بلخ تقرر حاصل نمود، که ناگزیر چندین بار به آنسوی سرحد (ازبکستان شوروی) گذر نموده باشد و ممکن بسا تصاویر وی با روسها در آنجا گرفته شده باشد؟؟

مثال دیگر: یکتن سویسی بنام (مارک ریسی) که کارگردان فلم هنری "غم افغان" از نوشته های خود میباشد، در سال ۱۹۹۲ (ع) از من پرسید که پدرت کی بود، من کوتاه گفتم منشی امان الله خان بود و بعداً حکومت او را به قتل رساند، و مفقود شد، دفعتهً برایم گفت امکان دارد به روسیه فرار نموده باشد، قراریکه غور نمودم دیدم که در اسناد زمرک پسر م کلمه (شیر) که از نام پدرم گرفته شده بود، نوشته شده بود، فوراً درک نمودم که کدام مسأله در میان است و تصورات و تحلیل های قبلی من بی جاه نبوده.

یک مطلب دیگر در همین مورد: در سال ۱۹۹۲ در ماسکو افغانی را شناختم بنام (شیر احمد امینی) که وی بیشتر از چهل سال بدینطرف در این کشور مصروف تجارت بود، قرار گفتم خودش باحضور داشت محترم داکتر عبدالواحد سربابی وزیر پلان و وزیر تجارت افغانستان، که تمام مسایل تجارتي بارتري کابل و شوروی از طریق دفتر وی انجام میافت، او از جمله مردمان (گدی) لوگر بود پدرم را میشناخت، ولی از پدرم مذمت کرد اینکه چرا نفهمیدم؟؟ اما فهمیدم که وی به ارتباط به ما در غرب مشهور بوده، در حالیکه اولین بار او را دیدم و هیچ کسی از ما نامش را هم نشنیده بود.

مرزا شیر احمد خان در سال ۱۳۲۶ ترور و معدوم و مفقود گردید و این شیر احمد امینی در سال ۱۳۲۸ به مسکو رفته است، برابر به وقتی که آواز ه " شیر احمد خان به روسیه فرار کرده" میباشد، آیا این شخص به جای و نام مرزا شیر احمد خان پدر ما زندگی کرده؟ (ازینکه شخصی در عوض شخص دیگری بعد از نابودی یکی، در منطقه دور دستی زندگی کرده، در ممالک مختلف بی سابقه نیست).

مثال دیگر: در سال ۱۹۶۴ (ع) که من در سوئیس بودم، فاکولته انجنیری زوریخ میخواست بعد از دو امتحان با نمرات بالا، بورسی از سهمیه افغانستان برایم بدهد، اما نامه ای از پوهنتون کابل به امضای دکتور خلیل احمد ابوی مدیرارتباط خارجه آن مواصلت ورزید که " زمری کاسی شخص نا مطلوب است"، و بورس تعلیمی به من داده نشد و در مذيقه دوام دادم و چرا من چه گناهی داشتم که نامتلوب شمرده شده ام. بار دوم که ۱۹۷۹-۱۹۷۸ با خانواده خود به سوئیس آمدم، در برابر من و پذیرفتن فرزندانم در مکتب دشواری هائی راخلق کرد، که باآخره مجبور شدم، همه موضوعات پیشآمده را یکایک به وکیل خود در سال ۲۰۰۴ (ع) بگویم، تا اینکه شب در میان برخورد همه در مقابلم تغییر کرد، و این توطئه ها و دسایسی بود که توسط یک تعداد سویسی ها به همدستی و کارسازی بقایای خاندان شاهي افغانستان علیه من و خانواده ام، تنظیم و طرح ریزی میشد و به همان دسیسه گذشته ارتباط داشت. تجارت این خاندان از طریق کمپنی شریکی سوئیس و یکی از اعضای این خانواده صورت میگرفت :

درکابل. Astco= Afghan- Swiss Trade Company

یک اشاره دیگر؛ در سال ۲۰۰۲ یک خانم سویسی بوسیله دخترم سوما جان خواست با من ببیند و راجع به پدرم چیزی بفهمد، از پرسش هایش فهمیدم که او در قضیه وارد است، بعد از تشریح کوتاهی که دادم، برایم گفت: میدانید که ترور پدر تان سالها قبل شده بود، زیرا وی از تمام اسرار آگاه بود.

خلاصه اینکه؛ در سال اول واقعه، به همه گان مبرهن گردید، که این کار حکومت است، و دست حکومت و زمامداران وقت بود که مرزا شیر احمد خان را ترور و به قتل رسانید، ما نه حمایه گری داشتیم و نه کسی از ترس میتوانست بما کمک کند، و هر گاهی بعد چند سال از هر طرف گفته میشد که دنبال قضیه نگردید، کار از دست رفته، به شما ضرر میرسد!!

علل و انگیزه های حقیقی پی که باعث ترور و ناپدید شدن وی گردید چنین فشرده میشود.
از ادیخواه و حامی مشروطیت بود، در اکناف و اطراف کشور مشروطه خواهی را تبلیغ مینمود. ۱
۲- از چگونگی توطئه ها و دسایس علیه رژیم امانی و از بین بردن ناجوانمردانه امان الله خان و عوامل داخلی و خارجی آن آگاهی کافی داشت.

مخالفین اعلیحضرت امان الله خان را میشناخت.

در صدد بسیج و جمع آوری اطرافیان و هواخواهان امان الله خان بود.

با امان الله خان در تماس بود و هدایات وی را عملی میکرد، این روابط را بعدها از طریق تماس با خانواده شجاع الدوله خان غوربندی حفظ و گسترش داده بود.

د پانو شمیره: له ۱۳ تر ۱۵

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

فعالیت وی بخاطر بیرون آوردن خانواده چرخ از زندان برای رژیم ترور و اختناق شاهی غیر قابل تحمل و در صددیت آشکار با اهداف ضد ملی شان قرار داشت.

قرآن مجید قلمی که توسط خود شیر احمد خان ترقیم و تزیین یافته بود، در زمره شهکارهای هنری دوره خود محسوب میشد، شیر احمد خان میدانست که کی وسیله غارت آنرا فراهم ساخت و بالاخره توسط کی غضب و مصادره شد، اگر اینها حداقل احساس ملی، وطنی و اسلامی میداشتند، از چنین شخص که با قبول زحمت فراوان چنین اثری را بوجود آورده بود، قدر و ستایش میکردند، اما در عوض به شیوه مافیائی و قلدانه اثر منحصر به فردش را قاپیدند، خودش را کشتند و نام نشانش را نابود کردند، این هم شد "عدالت و دموکراسی قلابی" که تا حال با آب و تاب از جانب گماشته گان و کاسه لیسان این خاندان زمزمه و نشخوار میگردد!!! لعنت و نفرین به آنانی که بخاطر منافع شخصی شان همه خصایل پاک نیاکان ما، صله رحم و مروت مردم شریف را فدای حرص، آز، قدرت و مکننت کردند! اما بیخبراند که محاسبه ملت با ایشان شکنجه ای ایست ابدی که دیر یا زود دامنگیر شان خواهد شد!

برخی فاکتها و بُرهان تازه وزنده:

در سال ۱۳۳۵ (خ) تقریباً ۱۰ سال بعد از ترور و ناپدید شدن میرزا شیر احمد خان، علی احمد کاسی برادر ارشدم با دختر غلام علی خان ناصری نامزد شد، غلام علی خان ناصری که در بوبینقره در سمت شمال ولسوال بود، وی به علی احمد کاسی واقعات کار و بار و حکومت داری اش را در مناطق مختلف ضمن صحبت ها قصه میکرد، وی جریان سال ۱۳۲۶ را چنین گفته بود که حاکم کوهستان (اسمش را فراموش نموده ام) به او گفته بود که غلام فاروق خان عثمان وزیر داخله به همین حاکم کوهستان تلیفونی هدایت داده بود که دو نفر مورد نظر و اعتمادی اش را به تاریخ ۲۶ سرطان سال ۱۳۲۶ به کابل اعزام دارد، چه او میخواست چیزی را بدست شان بفرستد و آن عبارت از جسد میرزا شیر احمد خان بود، که در شب تاریک به شمالی آورده شده بود و در جاهای نامعلومی آنرا به خاک سپرده بودند، در خبر دیگری از شخصی به نام گل محمد از شکرده که آشپز مامایم بود قصه میکرد که هنوز ۱۷-۱۸ ساله بود که از پدرش شنیده بود که یک آدم را توتو توتو کرده بودند و توتو های وجودش را در گلدره و شکرده در شکافهای مختلف زیر خاک کرده اند. وی از داستان پدرم چیزی نمیدانست. علاوه بر خودم نیز شخصاً از غلام علی خان ناصری چندین بار شنیده بودم که وی میداند میرزا شیر احمد خان را کی به قتل رسانیده است ولی نمی تواند زبان باز کند.

بالاخره به ما معلوم گردید که میرزا شیر احمد خان به هدایت غلام فاروق عثمان در وزارت داخله در همان روز بردنش با دو موتر جیب در داخل وزارت کشته شد، عجیب اینکه چنان نام و نشانش را از بین بُردند، طوری که بعضی ها حتا تصور میکردند، که ما اولاده کدام شیر احمد دیگری که به این نام در خویشاوندان ما بودند، میباشیم.

"خوشا آنان که با عزت زگیتی بساط خویش برچیدند و رفتند

خوشا آنان که در این عرصه خاک چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

پاسخ به صبغت الله مجددی:

در صنف هشتم لیسه جیبیه بودم، که صبغت الله خان مجددی در روز امتحان قرآن مجید ممتحن ما بود، وی در برابر من حساسیت جالبی داشت، و بر علیه من بسا پُروپاگند هاراسازماندهی میکرد، در وقت امتحان از من پرسید که پسر کدام شیر احمد خان هستی! بعد از جواب باز پرسید که، بالاخره معلوم شد که کی پدرتان را کُشت؟ جواب دادم، غلام فاروق عثمان وزیر داخله، خاموش ماند، من نمی دانستم که او خواهر زاده سکهء فاروق عثمان است.

این قصه را در خانه به مادرم کردم که معلمی چنین سوالی را با من طرح کرد، من جواب بالا را دادم. مادر مرحومه ام واقعا وارخطا شد و گفت نمی دانستی که فاروق عثمان مامایم است، خدا خیرت را پیش کند....!

استقبال مردم از شیر احمد خان:

در سال ۱۹۷۴ (ع) من و مدیر معارف سمنگان در دره زندان (ژوندون) نزد یکتن از متنفذین محل مهمان بودیم، این شخص که کتب زیاد داشت از من پرسید که فرزند کی هستید؟ گفتم پسر مرزا شیر احمد خان حاکم هستم، گفت او که در سابق اینجا حاکم بود، گفتم بلی او که حدود بیست سال قبل در سمنگان حاکم بود افسوس ها کشید و گفت قدر چنین اشخاص وطن و مردم دوست را تنها خود مردم وطن میداند، این گفت و به پسرش امر کرد، که فلان کتاب را از الماری بیاور! در بین این کتاب شعری بود که توسط شاعری در آن زمان در مورد میرزا شیر احمد خان و کارنامه هایش و خاصاً کار سرک رباطک تمجیدیه سروده بود، کاپی آنرا نوشتم، ولی با فرار در کابل ماند قراری که قبلا تشریح نموده ام.

د پانو شمیره: له ۱۴ تر ۱۵

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

"مردی رفت و گریه ای بجا ماند
شهر در سکوت او تنها ماند"

این بود گوشه ای از یک تراژیدی حزن انگیز که نه تنها خانواده ای را در ماتم نشانند و تباه کرد، بلکه مظهر گویای رژیم اختناق و ترور، دهشت و استبداد و بالآخره مطلقیت و زور گوئی است، که چگونه آزادیخواهان، ترقی پسندان و روشنفکران را نا بود کردند و نامش را گذاشتند "دهه دیموکراسی تاجدار" و جای تأسف آنست، که بلد گویان سلطنت و حامیان فاسد خاندان مزدور و دروغ پردازان مدیحه سرا هنوز هم که هنوز است، از سقوط این رژیم ننگین و جاگزینی جمهوریت در کشور با پروئی مذمت مینمایند و در نبود آن رژیم توتالیتر واقعی اشک تمساح میریزند، و ای به حال ملتی که مانند خانواده شیر احمدخان منشی امان الله خان و هزاران دیگر چه ها بود که ندیدند! و چه مظلومی نبود که متحمل نشدند و سوختند و ساختند.

"بعد از وفات تربت ما بر زمین مجوی در سینه های مردم داناست مزار ما"

مأخذ و منابع

من بیشترینه معلومات این نیشته را با استفاده از قصه ها و ناله های مادر بزرگوارم که عمری با همه تنگدستی و بیبکسی در اعاشه و اباته و تعلیم و تربیت ما پرداخت و چون یک زن باهمت افغان آه نکشید و کمرش به حوادث خم نشد، آموخته ام و به قلم ناتوان خود آنرا نگاشته ام، مادرم همیشه از پدرم و داستانهایش قصه مینمود، من هم بالاخره به غضب آمیز میگفتم، که با این قاتلین پدرم محاسبه خواهم نمود، مادرم عاجل میگفت دهنتم را ببند که به گوش شان میرسد، سرت رازیربالت میکنند، میگفتم که پدرشان نمی توانند، در اینجا میگفت؛ "این ها سرشیرگران رازیربالش کردند تو خوشبختی هم برای شان نیستی" (شیرگران مقصدش پدرم بود) وی هکذا میگفت؛ "این لعنتی ها را من میشناسم تو اینها را نمی شناسی، هزارن نفر را کشته اند" مادرم واقعاً این ها را میشناخت، زیرا به یک حسابی (آودور زاده) هم میشدند و از طرفی هم سن مادرم هنگام مرگ به (۹۲) سال میرسید، یعنی از همهء خانواده مسن تر بود و شاهد بسا وقایع و رویدادها در روزگار خودش بود، پدرم خواهی نخواهی در وقت حیاتش به او همه چیز ها را می گفت و او را هوشیار و از مسایل آگاه ساخته بود، همچنان قسمت های از آن را مرهون برادر ارشدم علی کاسی میدانم که رهنمائی و کمک نموده است، علی کاسی نه تنها در این عرصه با من کمک نموده بلکه در طول زنده گی بعد از پدر ما به من و همهء خانواده ما حیثیت پدر رداشته و مهربانی های زیادی را مبدول داشته است، همچنان از قصه ها و روایات بزرگان و موسفیدان وابسته به فامیل ما و حتا از داستان ها و بیان های شفاهی سلمان پدرم در دهمزنگ هم بهره گرفته ام تا این سطور را به نگارش در آورده ام.

بر علاوه از مأخذ آتی نیز بهره گرفته ام، که در متن اشاره گردیده است.

(۱) سید محمد مهدی فرخ، کرسی نشینان کابل (احوال دولتمردان افغانستان در روزگار امیر امان الله خان) صفحه های ۱۵۱ تا ۱۵۵ و دکتور علی محمد زکریا (کرنولوژی رویدادهای مهم افغانستان - ص ۱۱) این بخش از همین دو منبع فشرده و گرفته شده است

(۲) سایت انترنیتی آریانی (بخش ترورهای سیاسی)

سید محمد مهدی فرخ، کرسی نشینان کابل و میر غلام محمد خان غبار (افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم) فشرده شده است.

(۳) همانجا

پایان